

## شفیعی کدکنی و نظریه ترجمه‌ناپذیری

مرضیه ملک‌شاهی  
دانشگاه دامغان

ربه‌کا گولد در مقاله‌ای با عنوان «ترجمه سخت»<sup>۱</sup> به بررسی اهمیت نظریه ترجمه‌ناپذیری در جهان امروز می‌پردازد و برای این مقصود نظر تتی چند از نظریه‌پردازان ترجمه درباره ترجمه‌ناپذیری را بحث می‌کند. از جمله کسانی که با تفصیل بیشتری نظرشان مطرح می‌شود، شفیعی کدکنی است. نویسنده به مقاله‌ای از کدکنی استناد می‌کند با عنوان: «در ترجمه‌ناپذیری شعر»<sup>۲</sup>. در اینجا چکیده‌ای از سخن نویسنده را با تأکید بر دیدگاه شفیعی کدکنی نقل می‌کنیم.

سخن نویسنده این است که پژوهش‌های مرتبط با ادبیات فارسی به نظریه ادبی راه پیدا نکرده و ادبیات جهانی نیز از مطالعات مرتبط با ادبیات کشورهای غیراروپایی چندان بهره نبرده است. به اعتقاد نویسنده «مقایسه ادبیات اروپایی با ادبیات آسیایی و آفریقایی به طرز ناعادلانه‌ای معیارهای اروپایی را برتر فرض می‌کند و در بازنویسی آثار غیراروپایی بر اساس معیارهای اروپایی به دامن افراط می‌افتد. مفهوم ترجمه نامرئی که لارنس ونوتی وضع کرده در واقع نقدی است بر این شیوه نگاه به ادبیات غیراروپایی. همچنین، ادوارد سعید چنین دیدگاه تحلیلی نامتوازنی را «اورینتالیسم» می‌نامد.

نویسنده گوشزد می‌کند که در عصر جهانی شدن مقایسه ادبیات ملت‌هایی که از قدرت یکسان برخوردار نیستند به ادبیات جهانی آسیب رسانده و شیوه اورینتالیستی مواجهه با متن را که بر اساس معیارهای اروپایی است تقبیح می‌کند و می‌کوشد با استناد به نظریه‌های برخی منتقدان حوزه مطالعات ترجمه و مطالعات پسااستعماری جایگاه بوطیقای فارسی را در مطالعات ادبی جهانی تبیین کند. برای دست‌یابی به این هدف، نویسنده در بُعد نظری به نظریه «ترجمه‌ناپذیری» استناد می‌کند و در بُعد عملی روش «ترجمه سخت» را پیشنهاد می‌کند. بر اساس این روش، که نوعی ترجمه تحت‌اللفظی افراطی است، در ترجمه ادبیات فارسی لازم

است یک لایه تفسیری به ترجمه افزوده شود تا ترجمه بتواند مواجهه خواننده غیرفارسی زبان با متن فارسی را غنا ببخشد. این روش را اولین بار نظریه پرداز آلمانی والتر بنیامین در اوایل قرن بیستم مطرح کرده است. پس از او نظریه پردازان دیگری روایت‌های دیگری از این نظریه را مطرح کرده‌اند، از جمله لارنس ونوتی (نظریه آشنایی‌زدایی) و نظریه پرداز چینی، لوشان (نظریه ترجمه سخت). طبق این نظریه، اثر متن اصلی در متن ترجمه دیده می‌شود و علاوه بر آن، ترجمه با تفسیر همراه است.

نویسنده بحث خود را با رابطه ترجمه‌ناپذیری و ادبیات جهانی آغاز می‌کند و می‌گوید:

نظریه ترجمه‌ناپذیری این روزها بسیار مُد شده است. دلیل آن این است که در این دوره‌ای که ادبیات جهانی برای یکدست کردن ادبیات ملل جانب افراط را در پیش گرفته، این نظریه منزلت یافته و به نوعی نوشدارو تبدیل شده است. در چندین مانیفستی که اخیراً منتشر شده نظریه ترجمه‌ناپذیری را علاج بیماری ما معرفی کرده‌اند ... از جمله ژاک لزا ترجمه‌ناپذیری را نظریه‌ای برای غنی کردن و نه خصومت ورزیدن با ترجمه‌های روزمره می‌داند.

نویسنده ضمن ابراز این نکته که پژوهشگران ادبی روزبه‌روز به اهمیت ترجمه بیشتر پی می‌برند، به نظریه‌های گایاتری اسپیواک، امیلی آپتر، والتر بنیامین و لارنس ونوتی و راه‌هایی که آنها برای ترجمه پیشنهاد داده‌اند، (به‌ویژه ترجمه بخش‌هایی از ادبیات که در برابر ترجمه مقاومت می‌کنند)، اشاره می‌کند.

از جمله کسانی که درباره ترجمه‌ناپذیری شعر فارسی نظر داده‌اند شفیع کدکنی و دیک دیویس هستند. نویسنده آرای این دو نفر را مبسوط‌تر بیان کرده و ما هم ترجمه نسبتاً مبسوط‌تری از این دو بخش را در اینجا می‌آوریم:

مفهوم ترجمه‌ناپذیری امروزه به‌طور گسترده‌ای در مطالعات ادبی طنین انداخته است، اما این مفهوم از دیرباز به طرقتی خاص در جهان اسلام مطرح بوده است. آنچه به‌ویژه درخور توجه است این است که استدلال‌هایی که در ادبیات جهان در دفاع از ترجمه‌ناپذیری مطرح شده به طرز حیرت‌آوری شبیه استدلال‌هایی است که در آموزه‌های کلاسیک اسلام درباره ترجمه‌ناپذیری قرآن آمده است. بنابر این آموزه‌ها، زبان قرآن معجزه‌ای (اعجاز) است که فقط در زبان عربی می‌توانست رخ دهد. طبق این آموزه، قرآن هم غیرقابل ترجمه و هم غیرقابل تقلید است و هیچ کلام انسانی (اعم از گفتار و نوشتار) به کمال قرآن نمی‌رسد. (قرآن به‌ناچار ترجمه شد، اما نکته قابل توجه برای نظریه ترجمه درک جایگاه گفتمانی منحصر به فرد قرآن است که از این آموزه ناشی می‌شود). درباره تأثیر این آموزه بر مطالعه ادبیات اسلامی بحث‌های مفصلی صورت گرفته است، هرچند این مباحث از منظر نظریه ادبی شاید چندان کافی نباشد. در فرهنگ‌های عربی، فارسی، ترکی و سایر فرهنگ‌های

اسلامی، آگاهی از ترجمه‌ناپذیری قرآن عمیقاً سایه خود را بر نقد و نظریه ادبی انداخته و بر تلقی موجود در این سنت از ترجمه شعر غیردینی و متون مقدس تأثیر گذاشته... و این نشان می‌دهد که مفهوم تقلیدناپذیری (اعجاز) چقدر بوطیقای فارسی و بوطیقای عربی را غنی کرده است. در مواردی بحث ترجمه‌ناپذیری حتی به متونی تعمیم یافته که هیچ ارتباط تبارشناختی با قرآن ندارند. این مفهوم، که قابلیت‌های نظری آن هنوز کاملاً کشف نشده، جدا از خدمتی که به نظریه ادبی عربی و فارسی کرده می‌تواند به نظریه عام ترجمه هم خدمت بزرگی بکند....

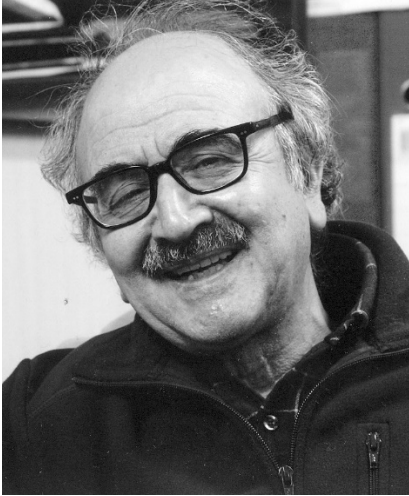
در دهه اول قرن بیست و یکم، دو شخصیت سرشناس ادبی، شاعر و منتقد ایرانی محمدرضا شفیی کدکنی و مترجم و شاعر انگلیسی دیک دیویس دو نظر متفاوت درباره ترجمه‌ناپذیری شعر فارسی منتشر کردند. گرچه این دو نظر مستقل از یکدیگر منتشر شده، اما استدلال‌های آنها از جهات متعدد شبیه به هم است. هم شفیی کدکنی و هم دیویس برای اثبات نظر خود به شعر حافظ استناد کرده و آن را غیرقابل ترجمه می‌دانند.

مقاله شفیی کدکنی با عنوان «درباره ترجمه‌ناپذیری شعر» اولین بار در ۱۳۸۱ منتشر شد. با اینکه مقاله عنوانی کلی دارد و به نظر می‌رسد که ناظر بر هر نوع شعر باشد، اما کدکنی بیشتر به ترجمه فارسی به انگلیسی می‌پردازد. آنچه مشخصاً ذهن او را درگیر کرده است تلاش‌های ناموفق برای ترجمه شعر حافظ است.

کدکنی در آغاز به ادعای جاحظ استناد می‌کند که «شعر، تاب آن را ندارد که به زبانی دیگر ترجمه شود و انتقال شعر از زبانی به زبانی دیگر روا نیست. و اگر چنین کنند، «نظم» شعر بریده می‌شود و وزن آن باطل خواهد شد و زیبایی آن از میان خواهد رفت.» کدکنی با اینکه در آغاز مقاله کلام جاحظ را نقل می‌کند، اما در سرتاسر مقاله می‌پذیرد که شعر فارسی قابل ترجمه به عربی است. این نکته از این سخن او ناشی می‌شود که می‌گوید «انتقال از زبان فرانسه به آلمانی آسان‌تر است تا از فرانسه به عربی یا از فارسی به انگلیسی». مجرد شعر، از نظر کدکنی، ترجمه‌ناپذیر است، اما این حکم تابع یک پیوستار است؛ ترجمه بین دو زبان ممکن است از ترجمه بین دو زبان دیگر راحت‌تر صورت بگیرد.

با توجه به اینکه کدکنی دو زبان عربی و فارسی را متمایز می‌کند، معلوم می‌شود که اختلاف زبانی برای او اهمیت کمتری دارد تا قرابت فرهنگی. ترجمه از یک زبان هندواروپایی به یک زبان سامی می‌تواند راحت‌تر از ترجمه از یک زبان هندواروپایی به زبان دیگری از این خانواده باشد. این دسته‌بندی زبان‌ها مستلزم این فرض است که قرابت فرهنگی برابر است با ترجمه‌پذیری و ترجمه‌پذیری شرط امکان یک ترجمه موفق است. کدکنی گرچه سخن جاحظ را در دفاع از نظریه ترجمه‌ناپذیری شعر نقل می‌کند، اما ترجمه‌ناپذیری شعر از نظر او امری نسبی است و بیشتر به تفاوت فرهنگی بستگی دارد تا به عدم اشتراک‌های زبانی. کدکنی این نکته را با نقل بی‌تی از حافظ که ظاهراً غیرقابل ترجمه است توضیح می‌دهد:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید  
که سالک بی خیر نبود ز راه و رسم منزلها



در اینجا کدکنی به مفاهیم و اصطلاحاتی اشاره می‌کند که به ترجمه به زبان‌های اروپایی راحت تن نمی‌دهند، از جمله سجاده، پیر مغان و سالک. درک این بیت منوط به شناخت هم پیچ و خم‌های مسیری است که سالک طی می‌کند و هم آداب و منازل راه که پیر مغان از آن خیر دارد. کدکنی معتقد است چون این اصطلاحات را نمی‌توان به انگلیسی یا فرانسوی ترجمه کرد، این بیت از منظر زبان‌های اروپایی غیرقابل ترجمه است...»

کدکنی می‌گوید مضحک‌تر از این چیزی در دنیا نیست که مصراع دوم بیت فوق را چنین ترجمه کنیم و خیال کنیم که تمام تداعی‌های الفاظ این مصراع را به انگلیسی منتقل کرده‌ایم:

Dye (Color or Tint) the prayer-rug with wine.

کدکنی سپس می‌افزاید:

در اینجاست که هر معماری اگر هوشیار و هنرمند باشد از انتقال همه اجزای «بنای» غزل حافظ به محیط بیگانه منصرف می‌شود و اگر ضرورتی ایجاب کرد و ناچار شد که به هر دلیلی این کار را انجام بدهد، اجزای ساده و قابل‌انتقالی از آن را به سلیقه خود انتخاب می‌کند و در زبان خود، با آن اجزای دست‌چین‌شده به معماری می‌پردازد. غالب مترجمان موفق همین کار را کرده‌اند. از فیتز جرالده (۱۸۸۳-۱۸۰۹) گرفته تا همین آقای کلنن بارکز، مترجم شعرهای مولانا به زبان انگلیسی. کسی که انگلیسی بسیار خوب بداند و فارسی را به کمال، در حدی که رباعیات خیام و دیوان شمس تبریزی را حفظ داشته باشد، هنگام خواندن ترجمه‌های فیتز جرالده و بارکز بعد از صرف وقت بسیار، گاه به دشواری می‌تواند حدس بزند که مثلاً این سطر ترجمه فلان مصراع یا بیت مولوی است و آن سطر یا بند، ترجمه فلان مصراع خیام است و بقیه، خلاقیت‌های آزاد مترجم.»

نویسنده در ادامه مقاله می‌گوید:

با توجه به اینکه کدکنی ترجمه‌ناپذیری را بیشتر تابع فرهنگ می‌داند تا زبان، دیدگاه او نزدیک به دیدگاه‌های آپتر و اسپوواک و در تقابل با دیدگاه والتر بنیامین است. کدکنی دربارهٔ دو زبان

عربی و فارسی امکان ترجمه را می‌پذیرد چون این دو زبان اگرچه هیچ رابطه ژنتیکی با هم ندارند اما در مخزن فرهنگی گسترده‌ای سهیم هستند. آپتر و اسپواک نیز ترجمه بین دو زبان دارای فرهنگ‌های نزدیک به هم مثل انگلیسی و فرانسوی را «ممکن‌تر» می‌دانند تا ترجمه بین زبان‌هایی که از نظر فرهنگی از یکدیگر دور هستند.

نویسنده سپس به بررسی نظریه دیک دیویس<sup>۳</sup> درباره ترجمه‌ناپذیری شعر فارسی می‌پردازد

و می‌گوید دیک دیویس راهی میانه برمی‌گزیند؛ یعنی نه مثل والتر بنیامین ترجمه‌ناپذیری را نتیجه تفاوت‌های زبانی می‌داند و نه مثل شفییعی کدکنی نتیجه تفاوت‌های فرهنگی. او هم موانع زبانی و هم موانع فرهنگی را در ترجمه شعر حافظ مهم می‌شمارد و درعین حال یک عامل سوم هم اضافه می‌کند که دیگر نظریه‌پردازان به آن توجهی نکرده‌اند و آن خاص بودن سنت شعر در هر فرهنگ است. به اعتقاد دیویس، آنچه باعث ترجمه‌ناپذیری شعر می‌شود عبارت است از «قراردادهایی که بر اساس آنها زبان، مضامین و موتیف‌هایی اصالتاً شاعرانه و لذا مناسب شعر تشخیص داده می‌شوند.»

دیویس در توضیح دیدگاه خود مثال‌هایی نقل می‌کند، از جمله می‌گوید تشبیه کسی که راه می‌رود به «سرو روان» در انگلیسی بی‌معنی است و فاقد هر نوع ظرافت و زیبایی و شگفتی که در اصل فارسی آن است. به عبارت دیگر، انگلیسی و فارسی از نظر سنت شعری، یعنی اینکه کدام صفت‌ها قابلیت شعری دارند با هم متفاوت هستند. مثال دیگری که دیویس نقل می‌کند خوارداشتن خود مقابل فردی است که او را می‌ستاییم. مثال دیگر ابراز شگفتی و حیرت شاعران فارسی زبان از چیزهایی است که کاملاً طبیعی هستند، مثل سبزی بهار، حال آنکه در انگلیسی شگفتی و حیرت برای چیزهایی بیان می‌شود که بسیار خاص هستند. پس، از نظر دیویس، مانع اصلی برای ترجمه شعر، زبان یا فرهنگ نیست بلکه خاص بودن سنت شعر است که آن را از سنت شعر در فرهنگ‌های دیگر متمایز می‌کند. از سخن دیویس چنین برمی‌آید که کلام غیرشعری نوعاً قابل ترجمه است ولی شعر، به این دلیل که شعر است و تابع قراردادهایی خاص هر سنت شعری، در برابر ترجمه مقاومت می‌کند.

از سه عاملی که آپتر، کدکنی و دیویس به عنوان عوامل دخیل در ترجمه‌ناپذیری شعر مطرح می‌کنند، فقط عامل پیشنهادی دیویس به قراردادهای شعری برمی‌گردد. نظریه دیویس ما را به نظریه والتر بنیامین نزدیک می‌کند که معتقد است هرچه کارکرد متن اصلی ارتباطی‌تر باشد، ترجمه آن به خلاقیت کمتری نیاز دارد. اگر بر طبق نظر والتر بنیامین ترجمه را آفرینش یک زندگی زبانی جدید در زبانی جدید بدانیم، پس ترجمه متونی با کارکرد شعری زیاتر است. هم از نظر دیویس هم از نظر بنیامین، شعر مشکل خاصی برای ترجمه ایجاد می‌کند و

ترجمه مشکل خاصی برای شعر ایجاد می‌کند. از نظر هر دو، این چالش از چیستی شعر سرچشمه می‌گیرد. با این حال دیدگاه‌های این دو نظریه‌پرداز تفاوت‌هایی نیز دارند. دیویس می‌گوید: «شاعرانی که به نظر می‌رسد در کاربرد شاعرانه زبان بسیار توانا هستند، و به نظر خوانندگان فرهنگ خود «شاعرتر» از بقیه هستند، دقیقاً همان‌هایی هستند که ترجمه آنها به زبانی دیگر دشوارتر است.» و این سخن دیویس نقض آشکار کلام بنیامین است. دیویس معتقد است خاص بودن گفتمان شعری هر فرهنگ از ترجمه‌ناپذیری آن معلوم می‌شود ولی بنیامین معتقد است تفاوت‌های زبانی به‌طور منحصربه‌فردی از طریق شعر آشکار می‌شود.

### پی‌نوشت:

---

<sup>1</sup> Hard Translation: Persian Poetry and Post-National Literary Form, Rebecca Ruth Gould. *Forum for Modern Language Studies*, Volume 54, Issue 2, April 2018, Pages 191–206.

<sup>2</sup> در ترجمه‌ناپذیری شعر، شفیع کدکنی، ۱۳۸۱، ایران شناسی، دوره جدید، سال ۱۴، صص ۷۴۳-۷۴۹

<sup>3</sup> On Not Translating Hafez, Dick Davis, *New England Review*, Vol. 25, No. 1/2, Translation: Double Issue (Winter - Spring, 2004), pp. 310-318.